

گزارش «ایران» از نشست «ناصرالملک؛ صدایی که شنیده نشد»

نمونه یک دولتمرد میانجی در عصر قاجار



عکس‌ها: عل محمدی/ایران

تاریخ ایران

مهدیه سادات نقیسی

گروه اندیشه

دوشنبه ۹ شهریور ماه، نشست «ناصرالملک؛ صدایی که شنیده نشد» به همت «مرکز توانمندسازی حاکمیت و جامعه» با همکاری «مؤسسه کار و تأمین اجتماعی» برگزار شد تا به بازخوانی زندگی، اندیشه و کارنامه سیاسی و فرهنگی یکی از شخصیت‌های تأثیرگذار در تاریخ معاصر ایران بپردازد و نسبت او را با مشروطه، دولت و جامعه مورد بررسی قرار دهد. در این نشست، دکتر مجید تفرشی با مرور بخش‌هایی از زندگی ناصرالملک، از تحصیل او در بریتانیا و حضورش در دانشگاه آکسفورد تا ارتباط او با دربار قاجار و نقش آفرینی در تحولات مشروطه سخن گفت و به برخی اسناد و روایت‌های کمتر مورد توجه درباره مناسبات سیاسی آن دوره پرداخت. دکتر علیرضا ملایی توانی نیز با ارائه تصویری متفاوت از ناصرالملک، او را «دولتمردی اجماع‌ساز» توصیف کرد که در مقاطع بحرانی می‌توانست میان نیروهای متعارض سیاسی نقش میانجی و تعادل بخش داشته باشد. در مقابل، دکتر داریوش رحمانیان با اتخاذ رویکردی انتقادی، تأکید کرد که برای شناخت ناصرالملک نباید صرفاً بر وجه مثبت کارنامه و تمرکز کرد. او اصالت نامه مشهور منسوب به ناصرالملک درباره «زود بودن مشروطه» را زیر سؤال برد و هشدار داد که پیچیدگی‌های جامعه ایران و تحولات مشروطه را نمی‌توان به منش و تصمیم‌های یک شخصیت تقلیل داد.

از آکسفورد تا دربار

مجید تفرشی، تاریخ‌نگار، در آغاز سخنان خود با تأکید بر اینکه شناخت ناصرالملک تنها از طریق بررسی مقطعی از زندگی سیاسی او امکان‌پذیر نیست و یکی از مهم‌ترین مقاطع زندگی او دوران تحصیلش در بریتانیا است، گفت: «ابوالقاسم خان فراگوزلو همدانی معروف به ناصرالملک، نوه محمودخان ناصرالملک، از رجال برجسته دوره قاجار و اولین ایرانی تحصیل‌کرده در دانشگاه آکسفورد بود. محمودخان ناصرالملک، نوه خود، ابوالقاسم خان را برای تحصیل به لندن برد. در آن زمان، سفیر ایران در بریتانیا، میرزا ملکم خان بود و یکی از اتفاقات مهم این سفر آن بود که ناصرالدین شاه متقاعد شد ناصرالملک برای ادامه تحصیل در بریتانیا بماند.»

تفرشی تحصیل ناصرالملک در آکسفورد را اتفاقی مهم در تاریخ حضور ایرانیان در مراکز علمی غرب ارزیابی کرد و در این باره گفت: «حضور یک ایرانی در دانشگاهی مانند آکسفورد، با توجه به شرایط اجتماعی و فرهنگی ایران در دوره قاجار، اتفاقی عادی نبود و تجربه حضور در چنین محیطی می‌توانست تأثیر مهمی بر نگاه سیاسی و اجتماعی ناصرالملک بگذارد. ناصرالملک در دوران اقامت خود در بریتانیا، طی نامه‌هایی تلاش می‌کرد اهمیت دانشگاه آکسفورد و تجربه تحصیل در آن را توضیح دهد. این تجربه بعدها بخشی از زمینه فکری او را در رابطه با ساختار قدرت و نگاهش به حکومت، جامعه و اصلاحات را شکل داد.»

تفرشی با اشاره به خاطرات ملکم خان و نامه‌های او به ناصرالدین شاه گفت: «ملک‌خان تلاش می‌کرد اهمیت تحصیل در آکسفورد را برای شاه توضیح دهد و شرح مفصلي در اهمیت حضور ابوالقاسم خان در دانشگاه آکسفورد و برای آینده ایران ارائه کرد. تحصیل ناصرالملک در آکسفورد در ایران نیز بازتاب گسترده‌ای داشت، شماری از رجال ایرانی از ناصرالدین شاه درخواست کردند که فرزندانشان را برای ادامه تحصیل به بریتانیا بفرستند، اما شاه با این درخواست‌ها مخالفت کرد. یکی از رجال ایرانی که با بدبینی و لحنی انتقادی درباره این تصمیم ناصرالدین شاه و همچنین تبعیضی که شاه میان آنها و ناصرالملک قائل شده بود، نوشته، عین السلطنه است. این مسأله نیز تا پایان زندگی ناصرالملک، به نوعی بر زندگی و موقعیت او سایه افکند.

تفرشی تصریح کرد که ناصرالملک بعد از بازگشت به ایران، وارد ساختار سیاسی شد و در سال‌های پیش و پس از مشروطه مسئولیت‌های مختلفی را بر عهده گرفت. یکی از مقاطع مهمی که تفرشی به آن اشاره کرد، دوره پس از مرگ مظفردالدین شاه و آغاز سلطنت محمد علی‌شاه بود؛ دوره‌ای که اختلاف میان دربار و مجلس شدت گرفته بود و حضور شخصیتی با سابقه و اعتبار ناصرالملک می‌توانست در ایجاد نوعی تعادل میان نیروهای سیاسی مؤثر باشد: «در سال‌های مشروطیت، ناصرالملک چندین مقام وزارتی دولتی به دست آورد. تا پیش از قرارداد ۱۹۰۷، این دیدگاه و ادعا وجود داشت که بریتانیا نقش مهمی در تسریع روند مشروطیت داشته است. همین مسأله سبب شد ناصرالملک، که در میان روشنفکران نیز چهره‌ای مورد علاقه بود، در کابینه‌های پس از مشروطه حضور پیدا کند و تا حد زیادی بر روندهای سیاسی آن دوره تأثیر بگذارد. یکی دیگر از مقاطع مهم زندگی ناصرالملک، به شرایط پس از مرگ مظفردالدین شاه و آغاز سلطنت محمد علی‌شاه مربوط می‌شود. این دوره، موقعیتی بود که نوع تعامل ناصرالملک در بالاترین سطح سیاسی کشور را به‌خوبی نشان می‌دهد. او از جمله افرادی بود که تلاش می‌کرد میان مشروطه و سیاستی که محمد علی‌شاه دنبال می‌کرد، نوعی توازن برقرار کند.»

تفرشی تصریح کرد: «پس از ترور امین‌السلطان و در شرایط تشدید اختلاف میان دربار و مجلس، محمد علی‌شاه ناصرالملک را که چهره‌ای اصلاح‌طلب و مورد توجه مجلس بود، به ریاست دولت منصوب کرد. انتظار می‌رفت این انتخاب بتواند به کاهش تنش میان مجلس و شاه کمک کند، اما در نهایت این تلاش نیز به بن‌بست رسید.»

تفرشی در پایان به این نکته اشاره می‌کند که ناصرالملک پس از این تحولات برای مدتی از ایران خارج شد و بعدها به تهران بازگشت. فعالیت‌های او در خارج از کشور تنها سیاسی نبود و در حوزه ترجمه آثار غربی و ادبیات کلاسیک انگلیسی، از جمله آثار کسپیر، فعالیت کرد.



مجید تفرشی:

ناصرالملک، از رجال برجسته دوره قاجار و اولین ایرانی تحصیل‌کرده در دانشگاه آکسفورد بود. حضور یک ایرانی در دانشگاهی مانند آکسفورد، با توجه به شرایط اجتماعی و فرهنگی ایران در دوره قاجار، اتفاقی عادی نبود و تجربه حضور در چنین محیطی می‌توانست تأثیر مهمی بر نگاه سیاسی و اجتماعی ناصرالملک بگذارد. این تجربه بعدها بخشی از زمینه فکری او را در رابطه با ساختار قدرت و نگاهش به حکومت، جامعه و اصلاحات را شکل داد.

دولتمرد و وفاق‌ساز

علیرضا ملایی توانی، استاد تاریخ و عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ناصرالملک را «دولتمردی میانجی» معرفی کرد که در میان گروه‌های مختلف سیاسی توانسته بود جایگاهی قابل قبول پیدا کند: «ناصرالملک در چند کابینه به سمت وزارت مالیه می‌رسد و پیش و پس از مشروطه به عنوان یک چهره مهم سیاسی مورد اعتماد و اعتبار بود. بسیاری از رجال با گرایش‌های سیاسی متفاوت، از طرفداران حکومت قاجار گرفته تا مشروطه‌خواهان، به ناصرالملک اعتماد داشتند.»

ملایی توانی با توصیف ناصرالملک به عنوان شخصیتی معتدل و برخورداری از ظرفیت تعامل با جریان‌های مختلف گفت: «بعد از فوت عضدالملک، پیشنهاد ثبات سلطنت به ناصرالملک داده شد و مجلس او را به عنوان نایب‌السلطنه احمدشاه قاجار انتخاب کرد. او به ایران بازگشت و حدود سه سال و نیم این سمت را بر عهده داشت.» ناصرالملک پس از پایان این دوره بار دیگر از ایران خارج شد و تا پایان سلسله قاجار به ایران بازنگشت. اما در سال‌های پایانی عمر، دوباره به ایران آمد.

از نگاه ملایی توانی، اهمیت ناصرالملک بیش از آنکه صرفاً به تعداد مسئولیت‌های سیاسی او مربوط باشد، به نوع نقشی بازمی‌گردد که در مقاطع بحرانی ایفا می‌کرد: «پیشنهاد من این است که ما ناصرالملک را یک دولتمرد اجماع‌ساز و اعتمادساز ملی ببینیم. دولتمردی که نقش میانجی را به خوبی در شرایط بحران توانست ایفا کند.»

او در تعریف این الگو توضیح داد که چنین دولتمردی در متن ساخت قدرت سیاسی قرار دارد، مسئولیت اداره کشور را بر عهده می‌گیرد و در عین حال، نسبت به ضرورت اصلاحات، حکومت قانون و مطالبات جامعه حساس است؛ اما نه مدافع استمرار وضع موجود است و نه خواهان تغییرات رادیکال. به گفته او، «پنجره اصلی چنین شخصیتی، حفظ امکان اصلاحات در دل نظم سیاسی و جلوگیری از فروپاشی دولت است.» ملایی توانی آگاهی از شرایط جهانی، شناخت نظام‌های سیاسی، شناخت تاریخ و بحران‌های کشور، آگاهی از ظرفیت‌ها و تنگناهای داخلی و شناخت نیروهای اجتماعی و سیاسی را از ویژگی‌های چنین دولتمردی دانست. او همچنین توانایی ایجاد ارتباط میان نیروهای مختلف را برای دولتمرد میانجی و اجماع‌ساز چون ناصرالملک ضروری دانست. از نگاه او، چنین شخصیتی نه باید گرفتار هیجانات رادیکال شود و نه با هرگونه اصلاح و حرکت روبه جلو مخالفت کند.

او «خودآگاهی تاریخی»، «تعادل‌بخشی» و «اعتمادسازی» را نیز از دیگر ویژگی‌های این الگو برشمرد و گفت ایفا چنین نقشی در فضای متشنج سیاسی بسیار دشوار است. او همچنین مخالفت با خشونت را یکی از مهم‌ترین وجوه شخصیت اجماع‌سازی چون ناصرالملک دانست. ویژگی دیگر الگوی «دولتمرد میانجی» این است که بداند چشم‌انداز و افق آینده چیست و کشور باید در کدام مسیر حرکت کند.

ملایی توانی تصریح کرد ما در تاریخ معاصر، دولتمردان اندکی داشته‌ایم که توانسته باشند چنین نقشی را همه‌جانبه و تمام و کمال ایفا کنند. او در ادامه به اندیشه سیاسی ناصرالملک پرداخت و گفت: «اینها ویژگی‌هایی است که در یک شخصیت اجماعی وجود دارد. حالا می‌خواهم تجلی این ویژگی‌ها را در عرصه زندگی عملی ناصرالملک نشان دهم و توضیح دهم که این دولتمرد اجماع‌ساز و اعتمادساز ملی چگونه در تاریخ جدید ایران ظاهر شده و چگونه یک شخص می‌تواند در کشاکش‌های سیاسی نقش مدیریتی ایفا کند.» او تصریح کرد: «ناصرالملک به مشروطه، نظام پارلمانی و آزادی اعتقاد داشت، اما معتقد بود جامعه ایران بدون اصلاحات اداری، اقتصادی، فرهنگی و معرفتی نمی‌تواند به نتیجه مطلوب سیاسی برسد. از نظر ناصرالملک، اصلاحات باید به صورت تدریجی و با فراهم شدن مقدمات لازم دنبال شود.»

ملایی توانی به نقش ناصرالملک در دوران مشروطه هم اشاره کرد که بعد از انقلاب مشروطه به این جمع‌بندی رسیدند که تنها کسی که می‌تواند شرایط را مدیریت کند، ناصرالملک است: «پس از مشروطه، ناصرالملک دانش و تجربه خود را در اختیار مشروطه‌خواهان قرار داد و به‌طور غیرمستقیم کمک کرد تا درباره چگونگی تدوین قانون اساسی، روندهای مربوط به قانون انتخابات و مسائلی از این دست شناخت بیشتری پیدا کنند. تجربه انگلستان و بریتانیا و اینکه نظام سیاسی آنجا چگونه شکل گرفته بود نیز می‌توانست در این روند مورد استفاده قرار گیرد.»

در حوزه اقتصادی نیز ناصرالملک تلاش‌هایی برای اصلاح امور مالی انجام داد. به گفته ملایی توانی، تدوین بودجه و تلاش برای کاهش درآمدهای دربار، موجب افزایش تنش او با محمد علی‌شاه شد. با تشدید بحران و تعطیلی مجلس، ناصرالملک حاضر نشد به طور کامل در کنار محمد علی‌شاه قرار گیرد و در عین حال به جریان‌های تندرو مشروطه‌خواه نیز نپیوست. ملایی توانی، این دوره را نوعی سکوت سیاسی نامید، اما تأکید کرد که ناصرالملک از آرمان قانون اساسی فاصله نگرفت.

او همچنین به دعوت‌های مکرر جریان‌های سیاسی از ناصرالملک اشاره کرد و گفت: «دست‌کم چهار بار از سوی جریان‌های سیاسی از او درخواست می‌شود که در شرایط بحرانی مسئولیت را بپذیرد.» به گفته او، سه مورد از این دعوت‌ها برای ریاست دولت و یک مورد نیز پس از قتل آتاکب بود که نیروهای سیاسی مجلس و شاه، خواهان حضور او شدند. دعوت‌های بعدی نیز در دوره فتح تهران و بحران‌های پس از آن مطرح شد. از نگاه ملایی توانی، تکرار این دعوت‌ها نشان می‌دهد ناصرالملک در بخشی از ساختار سیاسی ایران، چهره‌ای با ظرفیت عبور از بحران و ایجاد تعادل تلقی می‌شده است.



علیرضا ملایی توانی:

پیشنهاد من این است که ما ناصرالملک را یک دولتمرد اجماع‌ساز و اعتمادساز ملی ببینیم. دولتمردی که نقش میانجی را به خوبی در شرایط بحران توانست ایفا کند. چنین دولتمردی در متن ساخت قدرت سیاسی قرار دارد، مسئولیت اداره کشور را بر عهده می‌گیرد و در عین حال، نسبت به ضرورت اصلاحات، حکومت قانون و مطالبات جامعه حساس است؛ اما نه مدافع استمرار وضع موجود است و نه خواهان تغییرات رادیکال.

دولتمردی معتقد به

اصلاحات سلسله‌مراتبی

داریوش رحمانیان، استاد تاریخ و عضو هیأت علمی دانشگاه تهران، به این نکته اشاره کرد که در سال‌های اخیر درباره جریان اصلاحات، نوسازی و توسعه در ایران مطالعاتی داشته است و از منظر انتقادی سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌های این جریان را مورد مذاقه قرار داده و به این گزاره رسیده است که «در بسیاری از روایت‌های توسعه در ایران، دولت و حکومت بیش از جامعه مورد توجه قرار گرفته‌اند.» او تأکید کرد که در مقابل این نگاه، باید توانمندسازی جامعه و مردم در مرکز توسعه قرار گیرد.

یکی از مهم‌ترین محورهای سخنان رحمانیان، نامه منسوب به ناصرالملک خطاب به سیدمحمد طباطبایی بود. به روایت او، ناصرالملک در این نامه هشدار می‌دهد که طرح شتاب‌زده مشروطه بدون فراهم شدن مقدمات لازم، می‌تواند ایران را با بحران روبه‌رو کند؛ زیرا کشور هنوز از نظر فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی آمادگی کافی برای چنین تحوли ندارد. راه‌حل پیشنهادی ناصرالملک، آغاز اصلاحات از آموزش و فرهنگ است. او بر توسعه مدارس، گسترش علم و تربیت انسان‌های آگاه و توانمند تأکید می‌کند و معتقد است باید ابتدا زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی لازم فراهم شود و سپس به مراحل سیاسی بعدی رسید.

رحمانیان درباره این نامه گفت: «این نامه بسیار سست، آشفته، سطحی نگرانه و ضعیف است.» او در ادامه، اصالت نامه را نیز مورد تردید قرار داد و گفت: «این نامه بدون امضا نوشته شده است. ناظم‌الاسلام کرمانی آن را اولین بار در تاریخ بیداری ایرانیان ثبت کرد و بعدها دیگران، از جمله کسروی، بخش‌هایی از آن را در تاریخ مشروطه ایران آوردند.»

از نگاه رحمانیان، حتی اگر محتوای نامه مستقل از انتساب آن به ناصرالملک بررسی شود، نمی‌توان آن را اندیشه‌ای منحصر به او دانست؛ زیرا باور به تقدم آموزش و توسعه فرهنگی بر توسعه سیاسی، سابقه‌ای طولانی دارد. او با نقد این دیدگاه که جامعه باید ابتدا آموزش ببیند و سپس به آزادی و مشروطه برسد، گفت: «اینها دچار سفسطه مرغ و تخم‌مرغ هستند. فکر می‌کنند توسعه در جوامع انسانی اول و دوم دارد و تقدم و تاخر مشخصی وجود دارد. در حالی که در جامعه انسانی اساساً مرزبندی مشخصی بین ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، علمی و فکری وجود ندارد.»

او تصریح کرد: «من با این نگاه مسأله دارم؛ زیرا به نظرم در اینجا نوعی نگاه ساده‌انگارانه و خطی به توسعه وجود دارد. گویی در جوامع انسانی همیشه باید یک مرحله مقدم بر مرحله دیگر باشد: اول آموزش، بعد توسعه؛ اول توسعه اقتصادی، بعد آزادی؛ اول رفاه، بعد حقوق سیاسی و اجتماعی. نمونه‌های دیگری از همین نوع نگاه را نیز در تاریخ معاصر ایران دیده‌ایم؛ اینکه گفته‌اند ابتدا باید نان را سر سفره مردم آورد و بعد درباره آزادی و دموکراسی صحبت کرد. اما آیا واقعاً توسعه چنین مسیر خطی و مرحله‌بندی‌شده‌ای دارد؟ او در ادامه هشدار داد که نمی‌توان تصور کرد صرف تربیت نیروهای متخصص و تحصیل‌کرده، خودبه‌خود جامعه را به سمت مشروطه و حکومت قانون می‌برد. به گفته او، در تاریخ حکومت‌هایی وجود داشته‌اند که از رجال متخصص و تحصیل‌کرده برخوردار بوده‌اند، اما ساختاری ضد مردم داشته‌اند.

استاد تاریخ دانشگاه تهران معتقد است اینکه چرا یک اندیشه مانند اندیشه‌های ناصرالملک شنیده می‌شود یا شنیده نمی‌شود، فقط به درست یا غلط بودن آن اندیشه مربوط نیست؛ مجموعه‌ای از ساختارها، منافع، شرایط تاریخی و توانایی‌های کنشگران در این مسأله دخالت دارند. او با اشاره به تجربه دوره‌های بعدی تاریخ ایران، از جمله دوره رضاشاه، گفت رشد مدارس و دانشگاه‌ها به تنهایی نتوانست مسأله مشروطه و نسبت دولت و جامعه را حل کند: «نباید این گفت‌وگو را صرفاً «صدای ناصرالملک» بدانیم. این صدا پیش از او نیز وجود داشته و پس از او هم ادامه پیدا کرده است. هم محافظه‌کاران و هم برخی جریان‌های غیرمحافظه‌کار، توسعه و ترقی را با همین منطق مرحله‌ای توضیح داده‌اند. بنابراین، مسأله اصلی برای من این نیست که بگویم ناصرالملک حرف درستی زد و جامعه آن را نفهمید. مسأله این است که بفهمیم چرا آن صدا شنیده نشد، چه ساختارهایی مانع شنیده شدن آن شدند و اساساً آیا پیش‌فرض‌های این گفت‌وگو درباره رابطه آموزش، توسعه، آزادی و فرهنگ درست است یا نه. این پرسش‌ها، به نظرم، از خود نامه مهم‌ترند و می‌توانند بحث جدی‌تری درباره ناصرالملک، مشروطه و مسأله توسعه در ایران پیش روی ما قرار دهند.»

رحمانیان صراحتاً دیدگاه خود را چنین تبیین کرد: «در جامعه انسانی نمی‌توان میان ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، علمی و فکری مرزهای مشخصی کشید. همه این ابعاد همزمان وجود دارند و بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. بنابراین، اگر قرار است درباره توسعه و ترقی جامعه صحبت کنیم، محور آن باید مردم و توسعه همه‌جانبه زندگی آنها باشد.»



داریوش رحمانیان:

در نامه منسوب به ناصرالملک خطاب به سیدمحمد طباطبایی آمده است که طرح شتاب‌زده مشروطه بدون فراهم شدن مقدمات لازم، می‌تواند ایران را با بحران روبه‌رو کند؛ زیرا کشور هنوز از نظر فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی آمادگی کافی برای چنین تحوли ندارد. راه‌حل پیشنهادی ناصرالملک، آغاز اصلاحات از آموزش و فرهنگ است. اما من با این نگاه مسأله دارم؛ زیرا در اینجا نوعی نگاه ساده‌انگارانه و خطی به توسعه وجود دارد.



ناصرالملک
را می‌توان
نمونه‌ای
از دولتمرد
میانجی و
اجماع‌ساز
دانست؛
شخصیتی
که در متن
ساخت قدرت
سیاسی قرار
داشت، اما در
برابر ضرورت
اصلاحات،

حکومت
قانون و
مطالبات
جامعه
بی‌تفاوت
نبود. او
می‌کوشید
در شرایط
بحرانی میان
نیروهای
سیاسی
مختلف
تعادل برقرار
کند، از افراط
و خشونت
فاصله
بگیرد و با
اعتمادسازی،
امکان
گفت‌وگو
و اصلاح
تدریجی را در
چارچوب نظم
سیاسی حفظ
کند